

مجموعه آثار قلم اعلی

۷۴

۴۷

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیشد
شهرالقدره ۱۳۳ بدیع

BP
320
M35
v.74

سجل الملق ك آلف هج

37

والله اعلم
بما فيه
الغيب
والله اعلم
بما فيه
الغيب

4

78

الحسين

25.01

4.4.77

ایم جمعه آقا قوام علی از نسخه خطی مصحف
جذب کردند و در شیراز رسیده لطیف است

جناب کا شیخ کاظم قزوینی

باسم البحر البصیر

ہذا کتاب من نقطہ الاولیٰ وبعثتہ الی الذی تر فی جبروت
الاسماء بالکظم وکان من المؤمنین فرأى اللوح من قلم الامر
مکتوبا لر کاظم نعمات قدس ورفاء عز صمدانی بالبحان بدیع
عربی بسیار مذکور شد حال بلسان منیج پارسی مسطور میشود کہ
بمعانی کلمات ربانی تمامہ فائز شو کہ شاید از محبوب ارباب
شرکیہ دراز شرط نفس و ہوس میوزد تحریک نشود و بعوہ محکم تقی
تثبت نمائی اولاً بدانکہ آثار الہیہ چہ از ظہور و بطون و چہ از
حرکت و سکون و قیام و قعود و حزن و ذلک فی کل انیسب
الیہ بمثل شمس در مابین ارض و سما و واضح و شرق و لائح است
بشائی کہ بدون خود شبتہ نشدہ و نخواہد شد و ہر ذی بصیر

که بمنظر اکبر ناظر است البته آثار حق را از حزن آن تمیز ده چنانچه
مابین سواد و بیاض و حر و سرد فرق گذارد بلکه صاحبان شامه
اصفی رایحه قدس علی اعلی از مایطیر منه استنشاق نمایند
و هذا حق لا ریب فیہ مگر النفس غیر طاهره که خود را بسججات و هیئیه
محتجب سازند و بصر حدیر از مشام انوار جمال توحید منع
نمایند اولک لیس لهم من ذلک نفس نصیب ملاحظه در
ظهور جمال مبین در سه ستین نما که با ظهور کبری و سلطه
عظمی جمیع خلق را از اعلی و ادنی چه مقدار احجار بقضا که بان شجره
قصور و سدره منتهر اند ختمند کذاک فضلوا من قنبر حکما شدت
و سمعت و تگون من آتش هدین ز نهام که زمام عقل و درایت را
در قبضه روایت این و آن مد و بوساوس شیطانی از نظر
رحمانی محروم شو لازال کل امور از افعال و اقوال منتهر بآیات

۳
خدا جلل بهم و خواهم بود و بعد از ظهور نفع نمی بخشد احدی را شی الا
بعد از امر او مگر چه بعد از هر سموات و ارض عامر شود و امرش
عظیم است که جمال رحمن قهار در جمیع ادواق بیان وصیت
فرموده حشر سجروف حی و مرایا منطبعة میفرماید که مبادا در حین
ظهور بریاسات ظاهره یا با اشارات نازله معتکف شوید و از
نفسیکه جمیع این مراتب بقول او خلق شده محجب بمانید
و فوق این بیان در قیوم اسماء که با حسن اقصص موسوم شده
از سماء اراده رحمن نازل شده قوله تعالی یا قرۃ العین لا تحجل
یدک بموطئه علی الامر لان الناس فی سکران من السر سر علی
و ان لک الکثرة بعد هذا الذرة باسحق الاکبر منالک فاطر
من السر سر علی قدر سم الابره فی طور الاکبر لیموتن الطورین
فی سینا عند مطلع رشح من ذلک التور المبین احمرء باذن الله

۴
احکیم و مودعه قد کان علیک باحق علی الحق حفیظا حال
کمره ظاهر و جمال اولی در یکصد و خری چون شمس مشرق و لاج
و قبر از اظهار طور یون منصف و معدوم گشتند حال در آیه
نازل که ما عز احدیه نازل شده تفکر نما که شاید بر بحر از زلال سال
بیزوال فائز شود ^{این} سر کاظم ظهور بدیع عظیم از آن است که احدیرا
مجال توقف ماند چه ظهورش از شمس و ارتفاعش از
از سما مشهود و ملحوظ است و قمر من فی السموات و الارض در
صقح واحدند الا من شاء ربک باز در جمال بشمارا
بنفس او بشناس نه با شباح و امثال چه که بدون خود
شناخته نگردد و بسؤال معروف نشود اعرف الله باله
و بما یظهر من عنده سر کاظم شوق کن پرده ما و هم و هوا را
و بمقر اعلی دارد شو و بی تر و حجاب ناس را بر رب الارباب

دعوت نما فالذ نفسی بیده از این بیانات مقصود جز رضای
 سبحان نبخه که شاید نفس فانیه بفر دوس باقیه وارد شوند
 در این بحر جز لولوصافیہ منیر یافت نشود و این سده جز ثمره
 طیبه بارنده فطوبی للطالبین اگر کاظم چشم از عالمین
 پوش و ما و حیوان عرفانرا از غلمان سبحان بنوش و گوش
 بنمیز خرافات مظاهیر شیطان مده چه که الیوم مظاهیر شیطانیه
 بر مراد صراط حق احثیه جالسند و ناس را بقدر حیرت منع
 یمینند و زود است که اعراض اهر بیانرا از مظهر حسن مشاهده
 نمائی کذلک اخباری مجوبه قبیل خلق السموات و الارض و قبر
 خلق العالمین بکول اهر بیان اگر باین آیات متزل و ظهور است
 مشرقه که جمیع عالم را احاطه نموده اعراض نماید بکدام حجت و
 دلایل ایمان خود را بر سر همه ثابت میکنید لا فوالذ من لطق

الروح فی صدر نشیب ایمانهم بترجیح اعمالهم و یطیر افکارهم و
یرجعون الی صدر الحجیم لدرک کاظم چون نجم منیر لایح از افق
سماء هدایت طالع شو و بقدر مقدور در ارتفاع امراله و
ارتقاء آن سر نما دل از علایق ماسوس پاک کن و در ظل
لحظات آفرین تحت النظر نظر ربانی در آنچه که الیوم جز
ظن حکم برهوت بر او جاری و صادق است در انوقت
در نفحات شرکیه از جمیع جهات در هبوب و ظهورات فکریه
از کثر اشرار مشهور بقسم حزن احاطه نموده که ذکر آن سبب
احزان را بر اکوان و امکان شود و لکن حزنم بر آن قسم نبود
و نیست بلکه بر جمال معبود و ظهور او در یوم موعود توجه و تدبیر
مینمایم چه که اهر بیان با آنکه از ظهور سلطان امکان چیزی
نمکدشته و جمیع کیفیت ظهور را چشم ظاهره مشاهده

نمونه اند باین نحو محتجب شده که مشهور است دیگران جمال حسین
چه وارد شود فوحسرة علی العباد ما یتیم من جمال الله وقد سرتوا
جمالہ باجمام الغل والبغض اثم استنزوا به الی ان افقوا علیه
وکانوا من الظالمین قسم سلطان یفعل ما یشاء که
نفسیکه باین ظهور غرضمدانی مؤمن و مؤمن نشد با حدی
از نظام غزاهدیه و مطالع قدس صمدیه اقبال نخواهد نمود
فیالیت که کفایت بسیف اعراض نمایند و فتور بر قتلش ندهند
چنانچه در این ایام اکتفا نمودند کاش بصر منیر مشهور میگشت
تا ابواب رضوان معانی را مفتوح است هر بنویسد و بحر فی ازهرار
مسطوره ربانی مطلع میشد بار مظلومیتم بمقامی رسید
که اسم مظلومیتم از هر مظلومی مخزن نموده اذایک عین العظمة
خلف سر اداق غریز مستور بار چند رقبه نائمه شایر مکن

غزلیک آسماء وارد و قبضه قدرت حکیم مایه اخذ
و بلا حظ مآثر فی جبروت القضاء در جلالت تأخیر فرست و
بشاه سبقت عتد ربک کل الوجوه جلالت ارادت
انشاء الله باید در مراقبت امریه منتظر صبر منبذول داری
حرفه عماسلف و به نفس الیوم بر نصرت امریه قیام
نماید روح القدس با عانتش نازل شود لا تعجب من امر
ربک و لا تکن من الممتزین انشاء الله ارضیا به شراق شمس
معانی در این فجر روحا و صبح ربانی محروم نشو و از فیض سبحان
سبحانی محروم نگردد کذلک قدر من لدن فضل ربک ان
انت لن تمنع خلق هدیته عن نفسك و تكون فی دین الله من
الراغبین ثم ذکر من لدنا عبر الذین و فوال بعد لهم و اقروا
بسلطانهم الذین معک من قرانت و ذکر و امریه منتظر فی
النفیر

جناب ارض ۹

موسسه

یا اخر و جمیع ان شاء الله لازال در پناه قرب قدس خراج
 طیار باشید و در بحر عنایت بزیوال شبح و بعد آنکه متوب
 آنجناب و اصل فخر اک و همه ابدع اجزاء بماذکرت الذکر کان
 فی الایام الاعداء فی قد الایام الی ان حبس فی هذا السجن و اگر
 مستفسر احوال باشید قسم سلطان قدم که از ذکر خارج
 است و لکن انتقد معلوم آنجناب بوده که آنچه این عابد در
 سنین متوالیه در اعزاز امر و سحر نمود جمیع برابر و هباشد البته
 تفصیل و ورود این عابد در این ممالک و سلوک مع الناس
 را اصفافرموده اید فو عمرک یا اضی بعد و رودی فحت السن
 الغلبه ثناء رب و اذ اکل یضحون و یسترنون فورالته

١٠
استحيى ان اذكر لك ما فاضل الله عنكاه وحفظناه في
عشرين من السنين البته تا حال خبر او بان ديار رسیده و من
ينظر الى كلماته بعين الله يعرفه ويكون من العارفين فيا
ليت كنت حاضراً وشهدت ورأيت ما لا يذكر
بالبيان ويشهد بذلك لسان الرحمن في علي العرش
وكفى بنفسى شاهه وعليم اسمع قول من احبب واراد
رضاك قم على امر الله ونصره ثم احرق احجاب المكنات
بنار حبب بالله المهيمن القيوم فاجعل مرادك ما اراد الله
وانه لن يخسر عما خلق بين السموات والأرض وعما كان وعما يكون
والله اعلم عليك وعلى من معك

این لوح مبارک از رد نسخه صکره بخط مبارک عبدالقدیم تبریزی نازل شد
در منزل زینب خانم در طهران شریف شد

اسروقه مطهر نالهات بسا، احديه مرتفع شده و حنين قلبت
 تكان جان رحمانه محزون نمود ارشستاق از فراق نيز
 آفاق جزع كن و صابر باش اگر چه صبر آموختن بلبدر امثل
 منع نمودن نارگست از سوختن و لكن حق را در قرب و بعد
 حكتمه مابوده و خواهد بود و در جميع احوال مختار ارشستاق در
 دلمابرا فروخته و خود را استور فرموم شوق لقادر جان انداخته
 و بعد بفراق قبلى نموده ارشكاش آن مشهود مستور بر آسمان
 تاحق آن درقه و ساير عشاق از او اخذ ميشد و لكن چه چاره كه
 نه او مشهود و نه سيفش اسروقه از فضا سلطان احديه مايوس
 مياش صبر كن و امور خود را به محبوب گذار هرگز تو را فراموش
 ننهمه و از نظر منظر اكبر منحوس خواهى شد نظر عنایت با تو بوده و خوا

۱۲
بود شکر کن که بعنایات الهی بمقامی فائز شده و در جمیع
اشیاء بحسب شایسته و گواهند محزون مباش حول سراج
المرطوف باش جمیع اماء الله را تکبیر برسان بتول عذرا
و زهره زهر را را ذکر باش بتول التي ارادت وجهه و العذرا
الترفازت بهائے خاتون جان را من قبل الله تکبیر برسان
و بگو آسکت فی البیت و جمال القدمین اید الظالمین
این لوح منیع از در نشسته صبر نه خط مبارک بر جلد هم جلد
نازل شده در منزل زینب فم ثمر التسبیح و تسبیح
و تحریر در طهران

معلوم است که غنایات حق فوق جمیع نعماست در
 وصول جبهه باین رتبه عالیّه فقدان حزن آن از زخرف نیست
 دنیا با نسی نیست زیرا چشم عاشقان بالطاف اظهر روشن است
 و قلب ایشان بدایع ذکر اوساکن اگر با حق انس گیری
 از ملک فانی در گذرد و بدیاری رحمت مقربا به و دیگر حزن را نه
 بنیر و غم احصا ننمائی باقی و الروح عکس همیشه اخبار
 احوال خود را ارسال دارید و کلمه نصرا ذکر حجت نمائید ۱۵۲
 این لوح مقدس اکثر از رد خط صبر که تعلیم مبارک عیال مقوم شد
 نازل شد تسبیح و تحمید گردید طرآن منزل زینب فاطمه

اگر از منزل پرسی سخن و اگر از غذا پرسی
بلا یا و سخن و اگر از جبهه پرسی در ضعف و اگر از روح
پرسی در سرور و فرحی که مقابله ننماید بآن سرورین علی الارض
جس را قبول فرمودیم تا گردنهای عباد از سلاسل نفس و
و هوای فارغ شود و ذلت اختیار نمودیم تا عزت اجبا
از مشرق اراده اشراق نماید بهیچ مان که حق عاجز است
قسم باسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را کعبه
اخذ نماید مفلک از ظلم ظالین چشم پوشیده و حمل
بلا یای لایحیی فرموده تا قفل را بحدینه باقیه ابدیه کشند
لایعلم ذلک الا اولو الالباب که شش سخن بای جنبود
شیطانیه کنن بجان و دل بطر رضوان توجه نما تا

عَرَفَ رَحْمَانًا اَز قَمِيصَشْ كِه بَدَم بَغْضًا مَحْمُوسَةً بِيَا بِي وَ
 اسْتَشَاقَ وَ اَلْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ الدِّينِ اَمَنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ
 اِنْ لَوْحٍ مِّنْجٍ اَزْ قَلَمٍ مَّبْرُورٍ اِلَّا اَقْدَمَ حَبْرٌ مِّنْ دَلَّةٍ بَاقِيَةٍ زَرْهٍ اَفْهَامِ
 حَرَمِ كَا مِيْرَا اَحْمَدِ حَسَنِ اَوْ غَرَجْدِ لَقَمِ نَازِلِ سُدِّ
 اَز اَدْرِ خَطِّ اَصْبَرِ دَر نِزَالِ زَيْنَبِ فَنَمِ نَمُورِ تَحْرِيرِ دَلَوِيْدِ

۱۶
میرزا آقا جان که از حسن عزت ابر برادر لاکه حصار درم

الباقی باسمه الاحقر

اسر جواد آیا سکون اختیار نموده و جمال مختار باین اشرار
بکمال اضطراب مبتلا شده آیا نفس راحت از نفس
تن برآورد و حال آنکه جمال حدیه را زیاب اریاب نفس
مشرکه احاطه نموده و در کل حین آنجمال بسین بلجن حزن ندا
میفرماید اجبر خدا را و بنصر امر حشمت دعوت میفرماید بے نفس
خود چه که لم یزل و لا ینزل نفس خود را در سبیل خراج جمال انفاق
نمهم چنانچه این فقره بر هر منصف بصیر معلوم بوده که در جمیع
ایام خود را از اعداء حفظ نفرموده اند و در کل اوان چون شمس
تابان و درخشان بوده اند و لایمکر ذلالت آلاء مغر محروم

نفس واضح بوده که مقصود از نصر نصر امر که بمعنی و خواهد بود
تأله اگر نفسی نفسی در نصر این امر بدیع بر آورد مقابل است
با اعمال مقبوله از هر سماء و ارض لا یتقابل شیئی ان تم
فیه نفسکم تفکرون و نصر هم بیف بیان و است
عند الله محبوب است نه بسوف شاخه حدیده چه که نصر
نفسی راضی نبوده و نیستند و در جمیع آیام مبالغه در این امر میفرمایند
امر جلاله سلطان ایجا میفرماید که لسان را از خلاف
بیان بقوه حسن بر آورد و بقدر تبلیغ این امر نما که جمیع آفرینش
را مجال اعراض نماید چه که این اجاب را در حین تکلم روح
القدس تأیید میفرماید امر جواد صبح نیز از نفس رحمانی نفس
کشیده و الصبح اذا تنفس مرة اخر مرطاً هر گشته نشاء
جمعه تبلیغ بمنزل فرماید که مباد اظلمت نفس ظلمات و میاکل

۱۸
شیطانی بجات النفس مشرکه این صبح نورانی را از اعین ناس
مستور دارند لرس جواد ذیابی چند در اثواب اغنام ظاهر شده
باید در کل وقت پناه بخدا برد که از خدع و مکر این خادعین که برب
عالمین مگر نموده اند محفوظ مانیم لرس جواد الیوم اگر کثر من فی
السموات و عمور ربوبیت نمایند و آیات اولین و آخرین
تفسر نمایند من دون ذکر اسم ربب الاعلی فی همیکه الاخری
علی اسم الله بصر مردود بوده و خواهند بود چه که خلق کلمات
بمش خلق نفس شده و خواهد شد و هم چنانکه از خلق نفس
مقصود عرفان نفس الله بوده از خلق کلمات هم از هر سان
که جار شود مقصود ذکر حق خواهد بود اگر این رتبه از کلمات
مفقود شود مثل اهل سوق خواهد بود بل عند همه ثانی ارجح و اگر چه
آن نعمات با حسن الحان ظاهر شود نظر بمشکوة فرماید

که اگر از زجاج لطیف و بتدریج مصنوع شود مقصود استوای
 سراج است بر او و اگر باین مقام نرسد آتش خواهد بود معوق و
 معطر لایسن و لایض پس مقصود از مشکوه کلمات
 اشتغال سراج ذکر جمال و از اجمال بهمه و من حران آن و یاد
 شیطانیت اگر چه دفتر آن کلمات بقطر ملکوت بهاء
 وصفات مشاهد شود سلطان قدم میفرماید اگر چه
 مقصود از اشجار بهیاض انسانی شمار معرفتم بوده و اگر شجری
 باین فضل مقطر نشود حکم شجره یابسه بستانه دارد که لایق قطع
 و احتراق بوده و خواهد بود و کاش که بر این ترتیب خان محبوب
 مشغول میشد و شاید که به محل طبع مشرکین برده شود بما
 اکتسبت ایده من قبل فتوح باله من ذلک اگر چه
 محبوب میفرماید که ظهور من احبا و قیام ما بین اعداء در ایامیکه

۲۰
مقدار جبر تنزل برده و جمیع ایام از سطوت ایام ترعش
حجتر بصره ملاحظه و عظم از حج اولین و آخرین لوکون الناس
لمن النصفین دلیل بر قسم جز ذاتم نبیه و نخواهد بود مقصود
از آیات اثبات امر ما بین ناس که محتجب بوده اند بصره
و الاشاره برین خمر اصفا من کاس البصر حق را سخن شناسنه
و بدون آن ناظر نه اسر جوله تاله ظهور برین بولاء عظم
عن خلق السموات و الارض و عن قاصد ما کان و ما یون
ولکن العباد فی سکر انفسهم میتون در این ایام اطفال حرم
بایاتی تقلم نمینمایند که افنده مقربین مجذوب و متحیر مانده اند
ولیس ذلک علی بغیر چون وقت بسیار تنگ بود
لوح مختصر نازل شد از رکعت و دیگر چند سوره
اصحاب از سماء قدم و یمن عرش عظم نازل شده

۳۱
و باسم الله عظم حضرت منیب ارسال شده و ذکر آنجناب
در آن لوح بدیع بوده از ایشان مطالبه فرمائید لوح ملاح قدس
که در سینه قبر وعده آنرا آبان جیب داده نزد اسم الله
المنیب ارسال شد و بعد از اخذ سواد اصل را بآنجناب
برسانید و فارسی آن هم که در پوسته قبل ارسال شده درین
پوسته ارسال گشت اصم را خود بردارید و سواد را نبرد
اسم الله عظم ابلاغ دارید و دیگر در اختلاف مقامات
ذکر فرمودیم بعید هر محلی که بجهت نصرت امر الله و امر خود ارجح شمرند
معمول دارند و ساکن شوند که عند الله محبوب بعصم و بعد از
نزول اذن از سما، قضا بهر دیار و وطن نمایند اذن الله و
تقدیر الله همان بوده و خواهد بود و دیگر الاقمه مرقوم داشته
بودید فرمودند که لا یضر مع اسم شیء لو کن من الثابتین

و فقره اشیا و مذکور خبر آن رسیده که بعد میفرستند سواد این
 نامه را هم نزد اسم الله المنیب مرسول دارید جناب حرفی
 را علیه بباء الله العزیز المحبوب تکبیر اعلی ابلاغ فرماید و دو توفیق
 منیع از ساحت عرش بایشان فرستاده شد نشاء الله
 تا سجال رسیده از باریخ خوش جاان و نسیم دلکش رضوان
 از لوح مرسوله استشمام گشت و از باریخ منیع از کلمات بدیع
 آن استشاق آمد پنجشنبه ۱۲ ذیقعد چون نفخه روح القدس
 عظیم بر عظام مریم وزیدن گرفت و جان تازه مبدول فرمود
 طوبی للثربین من هذا الفأس الدر البین

عبدالله و خاتم آقا جان

هو له الأعز الأقدس الأرفع الأبر

هذه الكتاب من هذا العبد المذنب الذي اجتمع له وشرفه بقلته واسمه نعماته
وعرفه سبب امره والقاءه بدائع علمه وفصله على كثير من العباد وايداه
بتأييده من عنده رحمة من عنده وفضلاً من لده وأنه هو الفضل الغفور
الرحيم يرفع من يشاء بسلطان امره ويقدر لكل نفس هو
خير له عن كنوز السموات والأرضين كما قدر لنفسك من بدائع
تقديراته ما هو خير لك عن قدراته تشهد وترى وكذلك تمت رحمة
وحملت نعمة عليك وتكون من أشكرين وقد حضرت كتابك
بين يد العرش واخذته أنا مريد الغفور الرحيم وكلمت

به سان لاله و نه امن فضا لن یساده فضا و آن نه الفضا مبین

و نزل عن جهة لعرش لوح فو عمر ک لن یعادل بحرف منه نازل فی

زمن القبر و یشهد به ک نفک و ایش ان تشریف به و کون

من الناظرین فطوبی کب بما ذکرک من قلم القدس باشارت

محکم بدیع و بعد معروض آخجاب میدارم که به تمام ترتیف

آخجاب در عراق در نظر شجره امر این عبد اراده مینماید که بعضی

از امور ی که از قلم ناس مستور است با آخجاب معروض دارم

و لکن از ساحت قدس ابهی در قلم حین ممنوع میشدم لهذا

بسیار از امور ناگفته ماند و بسیار از لئالی سر از نافسته

اگر چه هر ذی بصیر را ظهورات قدرتی الهیه و بروزات عزیه ربانیه

و شئون عظمه سلطان اصدیه کفایت نموده و مینماید و همین آیت

ظاهره هر بصیر را با سرار باطنیه دلالت میکند دیگر ارجح بود

ذکر و یا تحریر نبوده و نخواهد بود و لکن این بنده چون لازمال نیاز محبت

آنجناب مشتعل بوده و حقوق آنکار و داد منظور داشته لهذا برخود

لازم شمردم که بعضی از امور را خالصاً لوجه الله و حقاً لجناب

معروض دارم باری انبیا معلوم بوده که آنچه در ظاهر بن ناکس

معروف در باطن امر برخلاف آن مشهود و این حکمت اعزازاً

لأمر الله و حفظاً لنفسه مرعیه شده که توجه ظالمین بمقر و اعدا راجع

۲۹
نشود قسم سبب آنجناب که در تعلق عرش احدی قادر بر تکلم
نبوده تا چه رسد باینکه نفسی تواند اظهار امر کند و این عجب مدتها
در تحیر بوده که ما بین نامس قسم دیگر مشاهد می نمودم بشانیکه
جمال قدم نفس در کلمات مبارک خود بمقتضی دیگر اشاره میفرمودند
آما در باطن ملاحظه می نمودم که قدر در حقش معدوم صرف و
منفوقه بختند و این فقر هم بر آنجناب معلوم بوده که نفسی
جز این عجب مطمع بر امر نبوده چه که مدت چهارده سنین در
خدمت همه مشغول بودم بارگشتریدم حیرت بر این عجب
میفزود تا وقتیکه مطمع شدم که از اول هم امر باین قسم نبوده

که باین ناس معروف بوده دیگر اگر نخواهیم تفسیر آنرا معروف

دارم البته باید که تا به رسال دارم بلکه آنست که اسباب فراموشی و

بالمشافهه بعضی امور ذکر شود و دیگر جمیع امور است علی شان

و استطاعی مطرح شده مترجی شدم و هر وقت اراده

مینمودم که به بعضی از درستان بعضی امور را القایم در کمال

منع ممنوع میشدم چه که خود آنجا لقدم ترمینز بودند حکمه لازم

المهین تقیوم و اکثر از آن حکمت و وضاحت و بعضی از آن

شرفی علمه المنحزون تا آنکه آنجناب تشریف آوردند ببارق و مدتی

بودند و بعد در کل حین بلای از هر جهات بارید بشانیده جمیع

ناس از کل فرق مجاربه بر جمیع اصدیه قیام نمودند حتر آنکه جمیع
 علمای خف و کربا در کاطمین جمع شده و امر بتقامی رسید که از
 درستان خارجه بعضی در ساحت قدس حاضر شده و اظهار
 اضطراب نمودند که امر بسیار بزرگ شده و اعدا لایخصی شود
 کشته نمیدانیم بر جمیع المبارک چه واقع خواهد شد و چه اراده
 دارند جمیع مقدم فرمودند که آنچه وارد شود حاضریم و بجان طلب
 و لن رتخذ لنفسی نصراً سورۃ الیمن الغریر القیوم اگر مجاربه
 بینمایند مجاهده فی سبیل اللہیم و اگر به بیان آیند ناطق من
 عند اللہیم و بعد حکم ببله پیغام فرمودند که اگر این علمای

با ما حرفه است کل در محضی جمع شوند که غیر باب حکومت

باشد و آن محضر را یکی از مساجد قرار دهند که این عبد بآ

حکومت وارد نشده و نخواهم شد و بعد علما آنچه مطابقی

که دارند سؤال نمایند و اعتراضات خود را اظهار دارند

اگر این بنده از عهده جواب برآمده اذالا تعترض

علینا و من دون ذلک با آنچه اراده نمایند معمول دارند

که این بنده را ابد آخر فرزند و همان بیاناتیکه بملا حسن

عمو فرموده بودند که آنجناب مطلقاً همان قسم بنجام

فرمودند و بعد خدا عالم است که چه واقع شد تا آنکه

امر منجر بر هجرت نیز آفاق از عراق و دیگر تفصیلات در این
 مابین روی داده که جز خدا کسی مطلع نه و البته بعضی از آن
 را آنجناب استماع نموده اند تا آنکه آن اخو مستور شبی از
 شب در محضر قدس حاضر شد و معروض داشت که
 تکلیف من چه چیز است از راحت اقدس جواب
 نازل که هر قسم که اراده نمائی و خودت مایل باشی
 خوب است معروض داشت که بعد از شما بودن
 من در اینجا بسیار مشکل است چه که لابد اعدا اینجا
 ضرایب عید قیام نمایند بعد فرمودند که اگر اراده داری

که بامها بجزت کنی بجا که بدار اظهار دارم چه که اظهار
 نموده ام که دو برادر دیگر با منند در این بجزت حال
 منتفی باو ذکر می نمایم که سه اخو بر اینند و در این ذکر هیچ
 وجه ضرری مشهود نه بعد معروض داشت که همچو بگویند
 که در بین راه شمارا بجمع می برند و شاید هم که در راه خدعه
 مقصود داشته باشند جمعا قدم فرمودند که آنچه من مصلحت
 میدانم این است دیگر آنچه تو خود مایل بآن عامل شو باری
 بعد اخو بحال احتیاط را منطور داشته معروض داشت
 که من از پیش با قافله میروم صامصون تا به بنیم چه میشود

اگر ضرری واقع نشد ملحق می‌شوم و قبل از جمالقدم حرکت

نموده با قافله بسمت اسلامبول عازم گشت و بعد از

چند یوم دیگر جمالقدم بشانی هجرت از مدینه لمه فرمودند

که لسان از بیانش قاصر است و البته آن جنبش‌نیده‌ای

تفسیر آنرا و ورنه الله لا اله الا هو که در قدر احیان در ما

بین ملأ عباد سلطنتی ظاهر و باقدا در برابر و بشهر مر دارد

نشده الا آنکه اهر آن از اعزّه باستقبال شتافتند

و در خروج بشایعت قیام نمودند و در هر مدینه علمای بله

حضر شده دیگر بیانات علمیه بود که از لسان احدیه چون

غیث ماطل جبار و نازل کاش انجذاب حاضر بودند تا معلوم

میشد که احاطه علمیه و قدرتی و بیانی و شسوتیه بچه خوار مصدر امر

احدی ظاهر و باهر است و لا یسر ذلک الا الله سیر عنود و شاعری

ظاهر شدند که قدر عباد از ملائکه مختلفه بعظمت امر موقن و بر قدرتش

معترف شدند و یک تفصیل این امور بسیار است مختصراً

معروض میدارم که در بین راه اخیر مستور توقف نموده تا بحال

قدم رسیدند و بعد چون ملاحظه شد که هیچ وجه ضرر در میان

نیت و کمال اعزاز مشهود لذا بین یدر لعلش حاضر

شده معروض داشت که حال که حکایت نشده و نیت

پس خوب است که منوم بچند لیه ملحق شوم بحالقدم
 فرمود لازم است که باین محمدا را با گویم که این برادر من است
 احترام منظر دارند مذکور شدست که خیر تا اسلامبول وارد شویم
 به بنیم در آنجا چه میشود و چه خوشک می نمایند شاید خیال
 در آن بلد داشته باشند که ضرر وارد نمایند باری در حرب
 بوده تا آنکه بحال اله مجدینه مشهور نرول فرمودند و مدت
 اربعه شهر در آن مدینه توقف فرموده اتماما گامیقات اله
 و در مدینه مشهور هم این امر بقسی اشتراک یافت که جمیع
 کمال افغان تسلیم را نمودند و اقبه بشنیده اید که در آن

۴۵
مدینه ابداً با احدی ملاقات نفرمودند و مطلبی اظهارنداشتند و هر
نفسی هم که ملاقات نمود جملاً قدم به بیت او مر حبت نفرمودند
و چون رواج عذر و الطمینان از رحمت رحمن و زید و عزیز از
در وسط آنها هوید انگشت ناز و بغض در صد و مغلین
مشغل شده و نفس مستوره مطمئن گشته از خلف قناع
بیرون آمدند سرا با بعضی از مهاجرین در صد فضا احاطه
برآمدند و در قریب بمکری جدید قیام نمودند که شاید میان
مهاجران فساد می رتفع شود که سبب ذلت امر آنها گردد
تا آنکه دارد این ارض شدیم دیگر الله یعلم ما ورفیه علی جماله

و بعد از توقف اشهر معصومات در این ارض آن سید مرقد
 که آنجناب از حال او مطلعند که بعد از آنکه از عراق رفت
 و بجمیع دیار سیر نمود بعد راجع شده علفیه لب حرم اقدس
 عرض کرد و اظهار توبه و انابه فوق آن یحیی نموده از مصدر امر
 توقیع منیع نازل که آنی لفافه لمن تاب بعد بینید حاضر
 شده کمال غناست در بار او منظور فرمودند تا آنکه زمان
 هجرت رسید و سید مذکور غصن از غصان شجره مبارکه را
 واسطه نموده که در مصدر امر معروض دارد که اذن فرمایند
 که او هم بجزب هم در این هجرت عظمی ملحق شود بعد از مقر

عزّ اذن حاضر نموده بهجرت نموده تا آنکه با جنود هم در این فرض

وارد شده و احوال او هم لازال در محضر لایعرب عن علمه من

شیئی معلوم بوده و لکن از آنجا که لازال اسم ستار منظور

نظر بوده با او مدارا میفرمودند و بعد که مشاهده نمود که این

مقرر مقرّ بن کبر سرست و خروج از آن ممکن نه سرّاً با بعضی

از اعجام این بلد مع شده و بعضی از تلقینات شیطانیّه در

قرب ناس القا نموده و اظهار تبرّ از حق کرده و چون کفر

باطنی مشهود گشت و اسرار خفیه ظاهر شد از مقرّ اعظم مطرود

شد و طردش فرمودند و قریب یکسنة تجاوز است که

مطرود بوده و بین راه هم چند گره بین او و اخو مستور
 حرف شده که هر دو بشکایت نزد جمالقدم حاضر شدند
 باری این است حکایت آن سید که مردود طرفین واقع
 شده و خارج شد و بعد اخو مستور در هر روز نعلبه زده
 سر آتانه بمقامی قیام نموده که با استاد محمد علی نام که یکی از
 خدام بود و در حمام حرم بخدمت مشغول مدتی با او در پرده
 گفتگو مینمود و کس شخص مذکور تلفت نمیشد و گمان نمینمود که
 مقصود او چه چیز است و چون مدتی بود که با شخص مذکور
 گفتگو در قطع شجره بانیه نمینمود و موقن شده که او را فریفته

تا آنکه یومی از ایام ظاهر آذکر نموده و محل را هم در حمام معین کرده
و شخص مذکور چون مطلع بر مقصود او وضع شد عیبه برار گشت
افزاده و لکن سکوت نموده و اخیر بگمان آنکه امر را تمام
نموده بمنزل خود راجع شد و خلعت بجهت شخص مذکور ارسال داشت
و شخص مذکور بعد از خروج از حمام بنوعه و ندبه و اضطراب تفصیلاً
در بابین مهاجرین اظهار نموده و مذکور داشت بقتلاً ضعیف کل
مرتفع شد و لهر حرم هم مطلع شده کل بناله برخواستند
قسم بجمالقدم که نوعه و ندبه را مرتفع شد که شبیه آن تصویر
تا آنکه بجمع مبارک رسید بعد بیرون تشریف آورده ملا حظ

فرمودند که این امر در این ارض آشتیاریا به وسبب فساد
کلّی میشود جمیع را بصبر امر فرمودند چون آخر حال دیده که در
انیمت آنچه ذکر شده با سم او بوده و امر هم در کمال
ارتفاع مرتفع گشته اراده این فعل نموده حباله ریخته
لهذا اصلیت در آن که این عید بالمره خارج شوم از شما
بعد مهاجرین بقسمی جزیع و فزع نمودند که مدتی جمالقدم
هجرت را تاخیر فرمودند تا آنکه در یوم جمعه ۲۲ شوال حین
زوال جمالقدم فرداً واحداً و ترا سفرداً از کلّ به بیت
دیگر نازل شدند و احدی را همراه نبردند حتی جوارضند نه حرم

را آزاد نموده خارج فرمودند و ابواب خروج و دخول بر کل

ناس سدود الله اکبر چه فزعی و مصیبتی در آن یوم پراشید

و اخبر مذکور چون تلفت شد که این امر شنیع اشتهار یافته

نمود در صدد مکر جدید افتاد که این امر باین معطر استوار

نمایند و در این بابین آن مردود لطیفین چون میدان را

خلوت یافته رفته با اخبر بفضاله با هم ملحق و در صدد افتادند

بشائنه بهر قسم قادر شوند ضرر وارد آورند تا آنکه دوشهر

منقضی شد و در این مدت احدی در بیت راه نداشت

و خبر مرهم از نفسی بحسب ظاهر تلقاء عرش مذکورند تا آنکه

۴۲
یوم می از لایم سموع افتاد هر یک از صاحب که حاجی ابراهیم
نام است که نزد یکی از صاحب مذکور ثبت که سید
مذکور مرادید و با من بعضی حرفها در میان آورده من پیش
خود همچو عهد نمودم که او از فال خود نادم شده حال اراده
رجوع الی الله دارد آنچه گفت می شنیدم تا آنکه راجحه
بغضا از او استنباط نمودم و بمن ذکر نمود که تو باید بحجم
بروی و بعضی مفتریات مجعوله را بحال قدم نسبت داده
اکستمار دهی و من چون این کلمه را استماع نمودم بسیار
مضطرب شده تخییر ماندم که چگونه میگرد چنین امری مشیه

۴۳
شود باری سگرت نمودم و مماشات کردم تا آنکه او را خوی
بسلخی و جوی بمن داده و سکا تیب زیادی که تو باید اینهارا
بقزوزین و طهران و اردستان و عراق برده اشتهار دهی
بتوپول میدهند خلعت میدهند اگر ارام میکنند و من متحیر
شدم که در بین راه که این دوا زیاده گیرد می گفتند حال
چگونه شد که هر دو استحا پیدا نموده دوست شده اند
تا آنکه نوشته جات را بمن داده و یک کتاب را هم سید
داد و گفت که این کتاب را من نوشته ام باید همه بروی
و کتاب مرا منتشر کنی و من چون وجه و سکا تیب را گرفتم

و اراده رفتن نمودم خود را باین جنت و ناردیدم و ملا حظ

نمودم که آنچه بمن گفته اند جمیع کذب و لابد آنچه در این

مکاتیب است منقریات خواهد بود لهذا استغاث

از حق جسته از ناز و محبت راجع شدم دیگر چه عرض کنم از

کتاب شهید مذکور که بر رد علی له نوشته و الله الذی لا اله الا

چند فقره مناجاتی که از مناجات نامه حضرت اعلا سرقت نموده

نوشته دیگر باقی آن اگر بگویم کلمات حیوان بنظر آید

و الله غبن بطرف حیوان است و اگر به نصیق حمیر تشبیه

نمایم افترابان حیوان بسته ام باری چه عرض کنم چه دلا^{یل}

۴۵
آدرده و چهره بر اینی ذکر کرده قسم بحال معبود هر طفلی که
صاحب بصیر باشد مشا هر بنیاده که جمیع را بر رد خود
نوشته اند و اثبات بر امر الله و لکن معذک شاعر شده اند
و از کلماتشان قدرشان معلوم و شأنشان مشهود هر
ذمی شعور و تنگ میدارد از چنین کلماتی که از قلم کذب جاری
شده حال ملاحظه فرمائید که امر الله بنقاسی رسیده
که مثل این خبیث مردود بر رد جمالش کتاب نوشته
بعینه همان اعتراضاتی که کل ملل بر کل مسلمین نموده اند
و ملت فرقان بر جمال سبحان همان اعتراضات را ذکر

نموده اند و استدلال شده ^{۴۹} بل احقر باری از کتابش مقاش
ظاهر با این که چقدر سعی نموده اند و باعانت گیرد نوشته
و در جمیع نوشته قیات آنچه مرتب شده آن بحال قدم
داده اند و شاید که بان سمت نفرستند و رنجاب ^{خط}
نمایند دیگر در نزد اعجام این ولایت حرفها گفته اند و
جمیع را نسبت بحق داده اند و حال آنکه این بر جمیع
واضح است ^{و برین} که جمال قدم با احدی معاشرته و اگر هم نفسی
بین ^{و برین} هر چه فرستد بیانات دیگر است و ادکار دیگر
مقتضی از جمیع این مراتب برده و خواهد بود اگر چه

در این مدت احدی فائز نشده و نفسی معاشرت نفرموده^{ند}
و جمیع امور بجهت این است که ناس را بے فهم یافته اند این
است که از جبهه عرش نازل شده که هر نفسی از اصفیاء^{سه}
که بن ید رسوخ شود کتابه ویا لوحی که مشعر بر رد علی^{سه}
باشد او در آن حین مستقلاً علی الله و منقطعاً عما سواه
قلم برداشته بر رد من رد علی الله بنویسد آنچه را که
روح القدس باو القا نماید و در آن حین البته جمیع ارواح
او را تأیید نمایند این است از حکم محکم پروردگار عالیمان
باری هیچ بدانیست که جز این خیال ندارند که ناس را بمقرر

۴۸
اول راجع نمایند همان قسم مثل کورقان نفوس را
بجمع حدودات نفسانیه محتجب سازند و از منظر
عزیز عثمیه ممنوع دارند که شاید یک ریاستی محکم شود
کاش مملقات مرزوق میشد و اسرار خفیه مذکور میشد
تا آنحضرت مطلع شوند بر عظمت امر و مکر قلوب مشرکین
اگر چه اکبر از آنجناب از نفحه فی نفحات عز باقیه است تمام
نمایند و از قطر فی اسرار بحر لایزهایه ادراک فرمایند و از
حرف جوامع اسرار کتب را عارف شوند در اینصورت
البته آنچه از ساحت عرش نازل و شنیده اند کافی خواهد

بود و بر جمیع مطاع خواهند شد ^{۴۹} پناه به زمام امر را بکمال
 قوت و قدرت گرفته که مبادا وهنی از نفس مشترکه روی
 دهد در قمر حین به بدایع از کار ترتیب عالمین ناس را
 متذکر فرمایند و دیگر آنکه بعضی از الواح از سمت اقدس
 نازل بعضی از آن در این مرتبه ارسال شد و بعضی
 از آن هفته بعد ارسال میشود جمیع را ملاحظه نموده برسانید
 پناه و الله امیدواریم که بقیامی قائم شوید که قمر من فی
 السموات و الارض بقیامت بر امر رسیده قائم شوند و به بیان
 ظاهر شوی که قمر را به منبع تبیان حکمت هدایت ننمایند

۵۰
و دیگر آنکه سوره مبارکه ایمن که بدعا نازل شده این عبده
سواد نموده ارسال داشتم و لکن از شدت تعجیر قادر بر اتمام
آن نشدم آنچه مقدور شد ارسال شد ان شاء الله تعالی
آنجناب میرسد و ان شاء الله امید داریم که آنچه در این
ارض نازل شده ارسال نمایم اگر چه ظاهر بسیار مشکل
است چه که در نفس این بلد تا حال معادل صد هزار
بیت نازل شده و بعضی از آن که از نظر کل مستور
مانند و هنوز سواد آن از اثر الهی اخذ نشده و اذن نفرموده
و دیگر نمیدانم که امکان قابل ظهور آن بشود و یا آنکه مثل اکثر آثار الهی

که در عراق در شط مسح شده^{۵۱} در باره این آیات منزله بدیع
هم چنین حکمی صادر شود از مصدر امر نازل که الیوم له بیان
محتجب ترین ناس مشهود شده اند و غافل ترین کل ملایک
الاسمن اخذیده بید الرحمن و نجاه عن غمرات النفس والهوی
و بلفظ الشاطی قدس منیر تالله انه لا غفر عند الله عن کل
ما خلق وخلق السموات و الارض و هذا تنزیر من حکیم علیم
و الیوم نصرت امر حبیب و نصرت هم بسان مقدر
شده پس باید آنجناب در قتر احیان بیدار صلیت
سبحان ناس را از ظل و هم و هو سجات داده بشاطی

٥٢
عزّيقين كشاند والروح والعز والتكبير والبهاء
عليك وعلى الذينهم دخلوا في ظل ربهم العلى الأعلى
وعرفوه في قيمه الآخر باسمه البحر الأحمر

این لوح مبارک از روز خط اصرار جلاله
 در طرآن استخفاف گردید در منزل ازین غنیمت
 هوحه تعالی شأنه التقدیس

این نامه این سجون است باسم میر و قمیص یوسف مصر آبی
 است با کله بصیر قمیص غلام کنفانی بصیر ظاهر خشیه و قمیص
 غلام رحمان بصیر باطن نجشود فیاطوبی لک بما جلاک الله
 بصیر الیوم حدیدا زفرات قلبت مشهور و حرقت فوات
 معلوم و اثبات فی کل ذلک باقتدیت بنفسی و رد علیک
 فی سبیل ماورد علی جمالی در سبیر محبوب دمی نیاسودی
 و ساعتی نیارمیدی چه مسافت های بصیده که مقابل وجه
 پیاده طی نمودی و چه بادی های صعبه که بارجل جُتیه دویدی
 جمیع در نظر بوده و خواهد بود و حال هم بمباشرت نفس

افسرده و همی اکل شر مرده و عجل محتجبه مرده قبل شده از محضر
 انس و مقرر قدس دور مانده و لکن چون مراد ما را دلسم بود
 و مقصود ما قصد به الله و مشیت ما شاء و قضی که مطلوب بود
 و محبوب خواهد بود ان شاء الله در کل ایام انام را بزرگواریم
 المومنین اقطام متذکر دارید اگر چه کوشش چون قسمت معشر
 حیوان نه و نسیم رضوان رحمان نصیب اهل ضلال و خسران
 نخواهد شد و المخلصون یثربون عن عمر التترکان من انال
 القدس معصورا و لکن چون اریاح رحمته آرمیه در هبوب
 و نفحات قدس فضلیه در مرور شاید جمعی بسببیر عرفان
 که از کدورات اکوان طاهر شده بمقرر منع ارفع ایقان در
 آیند و بقاء جمال رحمن فائز شوند و این ایام باید بکمال خضوع
 و خشوع و عبادت صرفه ما بین عباد مشی نمایند چه که ظواهر

و استقرار بر انفس ضعیفه منوط باین امور است و این است نص
 حقیقی چه که اعدا بکبری ظاهر شده اند که ابلیس متحیر شده
 خوف تعزف و کنون من المطلقین و اگر سیر بلاد را تحت
 داند مجرب است و لکن کمال حفظ چه که حفظ انتخاب اتم
 امور بوده و اگر از قضایای وارده در این ارض بخواهید مطلع
 شوید تالمه عجز القلم بل کلتشی عن ذکره اگر کاش از اتم
 متولد نمیشدم و از شدن لبین مظهر نمی نوشیدیم و یا بعد از
 بلوغ اظهار امر اله نمینودم چه که سبب و علت بغض اعداء
 این ربه بوده و خواهد بود فوالذ طریق طیر البقاء فی صدر
 بسیار حجه نمودم که اصلاً اظهار امر نشود و ناس را در مقدم
 بگذارم و لکن الروح ما تکرر فارغاً و قاسراً علی الامر و لطفی
 بین السموات و الارضین بارشانی ظلم وارد شده

که در امکان شبه آن ممکن نه و معذک کذب برداشته
و افعال نفس خبیث خود را بجهت تقدیس نسبت داده اند چون
ملاحظه نمودند که این فضر مشهور است ممکن نه و لابد جمیع
ناس که نیستند البته صاحبان بصیر حدید یافت می شود
که بین شمس و ظل و موجود و معدوم فرق گذارند لذا در قطع
شجره کمر بستند و چون خود را خائب و خاسر مشاهده
نمودند در طراف باسم این عبد شهرت داده اند که شای
باین سبب غلی در صدور القا نمایند چه که جمیع ناس را
بی تمیز و شعور یافته اند از جمله اخوی نوشته با طراف که از برای
لقمه نان از من تجنب نموده اند حال ملاحظه نمایند که هیچ
رذله چنین سخن میگوید و آنکه نسبت بنفسیکه اگر جمیع تقیلین
بر ضیفش وارد شوند و الا آخر آخرین تنفع شوند آثار کمره

مشاهد نمایند تا چه رسد بمنج از این بیان معلوم است که آنچه
 درجه بر ضرر قیام نموده اند و چه مقدار بر تضییع امر الله مستقیمند
 در هم نمی کفر هم و کذب هم یعنون حیث است قلم بذر حجاب و فاش
 بیالانید اگر کاش تفصیل اول این امر را تمام با سنجاب ذکر
 مینمودم تا معلوم میشد که چه مقدار عنایت درباره او شده
 و چه رتبه بر کفران نعمت قیام نموده بامر نشاء الله در امر^{چون}
 جبل حدید ثابت و راسخ باشید مطلب تمام شد و لکن
 چون هوا گرم و حرارت آن موثر لذرا باین چند کلمه اکتفا
 رفت اجاب را طرّاً از حلال ذکر بدیع مزین دارید
 هو الباقه جناب میرزا محمد رشتاء له لازال بر صراط
 حب مستقیم باشند و بر مقرر و مسترج چشم از
 عالم بر نبندند و دل از غیر دوست بگسلند و در کمال تمکین

بر رفرف یقین بیارمند مقصود چنان بود که مکتوب مبط
مرقوم شود و لکن نفس بد نفس حَرِّ هوا شد و در جبروت
مشیت معلق ماند اهل حرم را ذکر لایحسی برسانید و در قتل
ایام از قبلم عذر بخوابید نوشته شما که بکلیم ارسال داشتید
ملاحظه شد لازال کتون فی جوار رحمة ربک لمن المستحقین

در آخر این لوح مبارک ذکر کامیز احمد در اظفار غنایم
بان این نازل شد لذا توضع داده میوه که این میرزا احمد
سیر کامیز احمد وزیر و مادرش حوا خانم به
دیز احمد وزیر برادر میرزا احمد است و از میرزا احمد وزیر
و حوا خانم هفت اولاد بوجود آمدن در سیر دشت دختر
که این میرزا احمد یک از اولاد؟ حوا دیز احمد وزیر است

ج م ال تله فقر استد عانموده که در حق قدس

یک از این تله اجابت شود عروج از این عالم یا رجوع

باحت عز یا تبدیر ذلت بعزت

هذا ما ترق من افق بین رب الرحمن

لرسم من الیوم یوم نصرت است و نفسی استحق جمیع

مقایق عالین وارواح مشربین که طائف حولند مسبلت

نموده که تقبیس ظاهر میعلیه است نیه شوند و در ظاهر ظاهر

بنصرت امر جد قیام نمایند از برای احدی سزاوارت

که طلب خروج از این عالم در ایام ظهور ملک قدم نماید

بلکه باید فی کل الأحيان ناظر الی افق تهر من از خدا بخواهد
که خدمتی از او در این امر ابداع مانع ظاهر شود و لو بذكر
کلمه از کلمات او باشد آن نه الفضل عظیم و خیر
عظیم و امر عظیم و اما رجوع ببحث اقدس این
ایام بر حسب ظاهر جائز نه قدز لسانی لوح من الراح
کم من قریب لا نقر له لقرب و کم من بعید و
نفسی احبب آنه هو لقرب و فی لوح آخر کم من
قریب هو لغریب و کم من بعید هو لقرب طوبی
لقرب و قریب و فی لوح آخر کم من حبیب

۵۱
نصار حبابا و کم من نوا^س و جذناه من^ا و کم من
بعید هر اقرب و کم من قریب نشد بانه فی مقام
بعید اگر چه معلوم است که هیچ فضلی و فیضی و مقامی
در مرتبه^ی بلقاء^ی لهم در ظاهر ظاهر معادله ننموده و ننمایند
قسم با قباب عز تو حید که از مشرق نجرید اسم
قدیرم طالع است معادله ننمایند بحضرت^ی ابن^ی العرش
فی ظاهر ظاهر و لو فی آن ما خلق فی السموات و الارضین
بعضی از ناس از خجانه^ی مضمونه^ی الریه محروم شده اند
این است که تأثیرات این امور و ثمرات آن از نظر

مستورانه لهذا باو نام خود مشغول و از ممالک انام
 محجوب مانده نه مقصود آنکه با از نفوس و عین
 قرب از وصال محرومند و با از نفوس که در بُعد
 ظاهره بکوشش لقا فائز شده منقطعاً عن رضاه و فانیاً
 فی رضاه و ربّه تائیه لایجاد له عمل من الأعمال اگر این
 حجاب با صبح اراده ربّ الأرباب غرق شود مشاهد
 مینائی کلّ من علی الأرض را من الاعزّة و الاذلّة یلضّضن
 الفقر و الضیاء ثمّ تسلّطه و العزّة عن ورائهم و یسرّعن
 الی مقام الذی تنطق ذرات ترابه انه لا اله الا هو المقدر

الخریز المتحرار ای جمال کینونته لاقصیه که مقدس از
 حدودات و شتره از کلمات و اشارات و اسماء
 و صفات و ظهرات و تجلیات بوده در همگیل
 بشریه ظاهر لذا اکثر بریه نظر بعبادات بشریه که از همگیل
 امریه شامه مینمایند محتجب مانده اند غافل از آنکه اصل
 قدرت این است نظر تعرف و قل کک احمد یا
 آکه العالمین و کک احمد یا من کینونته لبقدره تنادی عن
 وراک کک العظمة والاقدار یا من فی قبضتک
 زمام العالمین و کک احمد یا من کینونته لبقظمة تنادی

٣١٤
العظمة لك ياسن البهرك امارت وجوه المقربين
واما در تبديل خاري و مذلت اى جمال اين ذلت
ماي وارده بر تو لامر حبه بوده و اين عزتي است فخر
عزتها تاله لو تعرف لتستأنس مع الذلة و تقول
يا ذلة روحى لك الفداء اين انت قد قبلت لك
كلها لرب الغرير احميه آنچه خواسته ايد بفوق ان فايز
شده ايد عسى الله ان يعرف ما اراد لك لتفرح
و تطير و تقول لك الثناء يا ثناء العالمين قد زين ربك البهاء
با طيل البلاء و بذلك يفتخر بين الارض و السماء ليس

٩٥
الخفة فيما أدركه القوم بل الخفة قلما في الذلة التي عملنا
لأمر حرمه ليقدر الخيز الحكيم أنا قضينا لك ما جبنه ليقى
ذكرك في النار بين عبادنا المخلصين وفي الملكوت بين
طائفة المقربين وفي أجبروت بين صفياء النقطعين
بل يعادل هذا الفضل ما ردت لا ورنى الترسبقت لها
ان يا جمال ان استنش من ظوام القلم به لسان القلم
ارياح المعاني والايقان لتوقن بان ما ظهر من عنده هو
يبقى بدوام الملك والملكوت وانه هو خير لك عما كان و
يكون قد عرفت عرف قميص المحبوب عما نزل في آحين

و تعطرت منه اهل الملك و الملکوت طوبی للفائزین آنچه از
 برای خود خواستیم از برای مخلصین از اجبای خود خواسته
 میخواهیم لعمری سوف تجد نفک فی عز مبین از مگر و
 پریشانی محزون مباشید بامر چه مشغول شوید حق صلا
 کل خواه فرمود ان اطمئن و کن من اشاکرین و آنچه
 در فقر بعضی اختلافات مذکور نه اما نزل فی الألواح
 من لدن رب العالمین انخبیر من یعی امر اقبل اتمام
 الف سنة کانه من المفترین و من یأول هذه کلمه
 انه من الاخرین و فی لوح آخر من یعی امر اقبل

اتمام الفسفة کامله آنکه آنست بقدر نفس اله بان یوئیده
 علی الرجوع ان تاب آن رب لم التواب وان صر
 علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه آن رب شدیده
 العقاب چه که چنین نفوس سبب تضارصل امر بوده
 و خواهم بود و سبب اختلاف بریه و اگر امر روز چنین باشد
 که هر عالمی فهمیده هرگز شجره امریه آتیه باین بریه مستقر
 نخواهد شد و او امر همه واحکام نافذ و مجرب خواهد
 گشت عجب است از بی ادراک نفوس و لکن نسبت
 بعضی هم نظر بر او امی نفسانیه بعضی نسبت نامیده

ولكن عند ربك علم غيب في كتاب مبين برحق مشبه

لشده ونحوه شد انه لمواظبه

سواد خط ميرزا آقا جان که در حشر عرش کبر عبد با حرف صی در مرقم در سوره

باسم ربك الاعلى باسم ربك الأبر

ان يا حرف الاول هنيئاً لك بما فرت بقاءهم مرة اخرى في كهين بدع
 منع ثم طوبى لك ان تستقيم على عز وذل نيك اقول الشكرين تاله لو تستقيم
 على هذا الصراط الأعظم وتبلغ امر ربك هذا الجمال النبع الاقدم كعب ما انت عليه
 لمن المستطيعين فسيبغ منك النقطة ثم كل الحروف والعلماء ثم
 حقايق المقتدين تاله الحق لا يفتح لبراك وتفتك اذناك وترجه بوجه
 قلبك الى هذا الجمال اللطيف تشهد بان جنتك بعت منك هيكلاً
 في مقابلة الحشر على مهينة ورقة رطبة مخضرة لطيفة نيادي عن ربك في
 كل حين بما ناد المنطق في الشجرة تسينا على طور بدع رفيع ويثلم في كل حين
 مع ربك وتلقى من سرار حسد المهرمين اغريرا العليم اكيم اياك اياك ان يا
 حرف الله ان لا تحرقه بنار الأعراض لان في تلك الايام ظهرت طبقت

٧٠
الحجيم يكملها واشتعلت نيران الشوك ونائرة الجحيم والبغضاء وتتحرق
بها كل الأوراق المصفرة والأشجار اليابسة وأنت لو تشهد بان ياتيك
جبرات هذا النار تمسك بفلك البهاة ثم اجر على قلزم حجر آء في لاهوت العما
ثم اسم باسم رب القادر الظاهر الباهر وكن بسلطان الامر لمن الظاهرين ثم اعلم
بان الذين خلقوا باسم من عند رب قد استعلوا على سلطان الذات
ومليك الاسماء والصفات الذي رجع كره اخرى بقبيصة البغضاء الذي
جعله المشركين محرم آدم البغضاء وبذلك حزن قلب المقرين وان تزيه
ان تعرف بعض من اسرار الامر فاقترع لوح الذي ظهر عن جمال العرش
وستسمى بلوح البهاة ثم سورة التمر بالدم ثم سورة التمر كان ذكر حج الاسم
وفي قدر ذلك الآيات للتاملين وبنيات للعارفين والروح من بهاء له
عليك وعلى من تمسك بهذا الفلك العظيم هذا الحرك البديع في قميص
اسمه المنيع لو حر من قبر من لدهر ربه البهر لا يهر صدور عز ومجد

۷۱
 یافت و بارال اله و لوح در چندی ایام شرف نزول قدسی یافت و حال
 ارسال بشود ان شاء الله که آن حرف رب و قره بصیر حقیقی را بنظره
 این مرد فواد متوجه نموده جمیع مکان و احوال از ارباب خوش طبع و نفحات
 قدس منیه طاهر و لطیف و معطر فرمایند و در تبلیغ امر پروردگار خفایا
 جبه و جهد و سحر و سحر و سحر نمایند که شاید به موجب ارباب روحیه از
 مشرق فواد آن حرف حی بدیع جمیع قلوب میده و عظام ریمه بحیات
 هستی جدید فائز گردند و آنه هر محیر الماشاء باسمه الباعث الجاعل الخالق
 الرزاق المحیر المنیع خاتم ربک و عجب بجهانک آقا جان

سواد خط میرزا لاجان که از رحمت آید ای ابر به که محراب در قوس درشته است

هو لظاهر في عرشه الأبر و هذا الغيب في ملكوته الأعلى
 لرجال جود بر در این حجاب تا که شرق ز جود صد آفتاب
 قوه له البصر بازو تو است و جوده الله الصل بر و تو است
 ورقه خضر که خاک از اشارات نذر بود برارض حمر وارد گشت
 و تفصیل عجز از بسیار امیر مضمون این شعر مشهور است که
 بهیمن طیر ظاهر گشته و بغیر سخانی میگوید که از بعض اشارات
 آن مفهوم میگیرد که از عند لیان و فایده اند که ز افغان ظلمات
 که بتأییدات و تعلیمات ید فضل و تربیت سلطان نعمانی
 و اطوار بازان سفیر روحانی آموختند و بطور اصفار صوت
 و رقاصه اند در هوا آت بلند اعلی طایر گشته و با حجه طیور

ارجحاً تصاعد شده تا آنکه از مقامات قرب قدس بقا قریح
 آمد و بر اعلیٰ فنون سدره منوره و شجره قصور مسکن و قریح
 و بقدر در آن حکمن قدس سجایه مشهور و معروف آمد که
 جمیع طویر تقدسه جهان اعلیٰ دار و اح ممتنه خلف سر اذن بقا
 طائف حول آنها گشته پس در اینوقت ناکبر و غرور
 در افنده آنها باشته حال آمد و علو مقام علت غلو شان
 بر جمیع ملک علام گشته و تسمو تبه سبب غل و بقضا
 گشته بقلی سلطان و مرتبه خود را افزا موش کرده
 بر صدر عرش برآمد و بر وجه سلطان ابر بهجوم آورده
 هر یک بمنبر و منقار خود آن وجه منیر را مجروح نموده و باین
 کفایت نکرده بجبهه تمام متحد رسید انهم در صدد هلاکت
 آن جمیع خداجلال برآمدند ذلک من الحان ذالطیر الذی

قد كان حينئذ معلقة في لقاءى وكان له نفس اطرافه من الذهب
 وعلى وجهه مرات من البدر الابيض وله فرخان صغيران وهما
 ينطقان صوتا لمن يعرف كل الطيور بلحنهما ولا طير التي امهما وكان
 عليم بما هما ان يقولون ثم بالحن لهما ينطقون پس حال تو اى
 مظهر اسم جو در تب من اگر خواجه نصرت نمائی پروردگار
 خود را که تحت سیوف غل و بغضاً مبتلا گشته پس صیحه بزن
 بصیحه که جمیع حجابات او نام از قلوب قمر من فی السموات
 والارض بردرد و طيور افنده قدسی را از سلاسل و بند تقلید و تقید
 تحدید آزاد نموده در هوا عزت توحید و تجرید پرواز دهی و بعد بحجر
 قدسی و نعمه روحانی ناطق گشته که ظاهر شد آن سرکه در
 ظهور او لایش یک حرف از رمز اصنافیش تعلیم نموده که حجاب
 ثلثماته که از جواهر مجرّده ارض بودند جمیعاً فراغ نموده و فرموده که در کوفه

آخر ایم ظاهر بشویم و ظاهر بنمایم سر اهرم را و جمیع طور یون در سینا
 ظهور میزند حال آن کمره راجع و آن سر ظاهر و جمیع انواع
 مقدسه ملکوت سما و اهل ملا عالین و کربوبین و حاملان عرش
 و ملائکه مقربین کما از ظهور اهرم بدیع منصف گشته در ارض ادنی
 فانی آمدند و جمیع حقایق انبیا و مرسلین که یکی از آنها موسی
 ابن عمران است در طور اهرم منبج ظهور و سر رفیع مردند و از جهت
 دیگر شجره اعراض باوراق و اغصان افنان کفر و شرک و غل در
 مقبر عرش مرتفع آمد و اراده نموده که شجره اهر را که بر قطب
 بقا محکم گشته از اصد قدیم خارج نماید و باوراق غل و حصه
 پیوندد قل ناله اتحق لم یکن تلک الشجرة علی مقام تقدس
 انتم ان تغشوه ولو یجتمعن بمعکم ایادی اهل السموات بالقدرة
 العظیم والقوة الکبیر قدر انتم ان تموتوا و تغدوا او تضعقوا

اذ ترجون الى انفسكم انتم قد ارتفع باسحق فرفف يملأ عن
 ورقة منها كمل الفروس وقمر من في السموات والارضين و
 يعث في ظل كل ورقة خطفا ما ارتدت اليهم البصار الخلاق

الجميعين

نواد خط میرزا آقاجان که از ارض سر به لاکم خوار در سه آند^{۷۷}

هو اجولک الواسع المنبع

معلوم آنجناب بوده که رواج نفاق و شقاق از اول الوفاق
و شقاق بمقامی متصاعد گشته بحدیکه فضای آفاق بقسمی
تنگ آمد که جمالقدم اراده فرموده که اشرار انوار جمال
تحت براقع جلال مستور و مخفی نماید بقسمیکه دیگر ابد آوری
در عالم ظهور از او شصت نباشد پس بلحاظ شرط بد تاخیر کند
حال از فکر معاشرین و مهاجرین انقطاع فرموده چتر از خدام
حرم و عده به بیت دیگر مقرر عرش احزان فرمودند و این
مصیبت ستم است که در این مهاجرت عظیم هجرت های بی
در پی ملاقع شده و لکن هیچ یک بمثل این نبوده زیرا
که آنرا بکمال اختیار بوده و لکن آن کمال خدمت بجای آورد

ولكن تفصيل این مهاجرت به بیان و قلم و لسان و تبیان نیاید
 ان ترید ان تطلع بر شرح منه فارجمع الی قمیص الیه الذی نظر
 علی بیته الكلمات و الحروف فی الواح الیه المبین القیوم
 سو ادیک لوح فارسی که مصرع شعر عربی که در صدر ورقه
 آن جیب بود بنیدر العرش حاضر شده در ساحت
 قدس ابر حبلت غطمة معروض داشتیم این کلمات
 بدیع منبع را صادر فرمودند بزبانت آن مشرف شده
 آن ظورات نصر الی را در همگشاید بدیع و روح جدید
 ظاهر نمایند محبوبا مطلع شوید که الواحیکه در این چهار پلک
 بود از میان نرود در جمیع شئون و جهات ثابت و مستقیم
 بامر الیه البهر المنیع لبهم و آنچه ازید و لسان و دل و جان
 و روان بر آید خدمات امر را ملحوظ و معمول دارند که تفصیل

این آیام همان است که در الواح قبر و حین صدور یافته در
 تأکید ابلاغ الواح با هر آن اقل من حین تاخیر و تعویق
 جایز ندانید لهذا امر من لدن عزیز قیوم تبلیغ امر بدیع بر کل
 نفوس علی مایستطیع علیه لازم و واجب و آتی تاخیر و
 تعویق و صمت جایز نه فردا که یوم جمعه ۲۲ شوال است
 طلعت بمیشال بنا حرکت به بیت دیگر دارند

جناح منور
عطارد

هو البديع

فبجان الذر نزل الآيات باحث من سما و قدس
بديعا لتعرفوا بها حسن الوجوه في هذا الوجه الذر كان عن
خلف حجاب النور لميعا قمر هذا الكتاب الأمر من لذر
نقطة البسيطة عبد الذر خضر بن يد العرش و ما عرفه
بما ستر جمال الخضر وجهه عن البصر العالمين جميعا ان يا
عبد قم عن مفرک ثم استقم على عرفان ربك ولا تحفل
نفسك عن كوشة القدس في هذا الرضوخ محروبا
هو كلمات الطهر که از مصدر بیان سبحانے ملجن بديع عربی
نازل گشته زایه از قد حصا شنید شد و مسوع
انقار حال لبان پارسی ملیح بشنو که شاید از نغمه ربانی از

دارفانے سبجوت باقیه درائی^{۸۱} و در این لایم ظلمانی که غبار
افتان اکیان و اهرامه اصاطه نموده از سبیل سبیل
مستقیم که مقام عرفان جمال رحمانی است در زمانی
از غیب دنیا را بقائی نه بهمه نیست هر که در او مشهود
و هر چه در او موجود غنقریب قدر او مفقود یا به بقیه
اثر از قدر او فی الارض نه بمنیر پس خود را از آنچه بینید
الناس بیه مقدس نما که شاید جمال اول را در قمیص
اخر لبشاسی چه که الیوم جمیع ناس در حجابات و همیه
محب و ستر مانده پناه بخداوند یکبارده که شاید از
این غمراست و هم که قدر در او غرق شده اند سجات یابی
و بمنج حیات وارد شود و مستقر گردم انیت فضریر در دگا
تو که بکلمات قدس خود تراذ کر نموده پس طاهر نما

قلب خود را از حزن دنیا چه که حزن مردود است الا در
 ابتلا این غلام مصر ربانی که در چاه حسد و بغضا ساکن شده
 بار رسی بلیغ لازم که از بدایع فیوضات این آیام محروم
 نمائی که لک لعظک ربک ان کون من الساعین

٨٣
سواد خط ميزان آفاقان له عرض اعز را به بلا بحر عرض مرقوم

هو البديع الأبدع الأبهر

ان يا حرف الحي اسمع اصوات اجنحة هذا الطير الذي يطير
في السماء باجنحة الياقوت واما بهر القدس وخوافي الفضل وقوام
الأمر ومناكب قدس نير لتطلع باطوار هذه الورقة المغنية
المتحركة المتعالية على هذه الشجرة التي ارتفعت باحق واستطاعت
في ظلها كثر العالمين الآمن تجده في معزل النفاق وكذا
يلتقي نير الآفاق لتكون من العافين ولقد ارسلنا
من قبل كتاباً ثم من قبله كتاباً ثم من قبله كتاباً واشهدناك من
قبل من هيكلنا جمالاً ومن قبله جمالاً ثم من قبله جمالاً ان تكون
من المؤمنين ولقد اظهرنا لك جمال الأول بقبح ربك
العلی الاعلی وتجلينا به عليك وعلى كل من في السموات

والارضين وقرّة تجلينا لك باسم من اسمنا حين الذي كنا
 في العراق وما استذكر احد من اخلائك اجمعين اذا تجلينا
 عليك بهذه الجمال الذي ينور من الازهار قد اشرفت شمس
 العظمة ثم شمس المكرمت ثم شمس العصمة ثم شمس الخيرة
 والقدره ثم شمس الرفعة والقوة لعل تعرف مولاك وتكون
 من القايمين على امر الناس لن يقدم عليه نفس الا من يقطع
 عن قريش وعن نفسه وهواه كذلك نقص عليك من
 قصص الحق لتتبع امر ربك وتكون من الفائزين الى جمال
 الذي ما فاز به احد الا من فتح الله عينه وعرفه نفسه وجعله من القادرين
 قدام الذين تكلمهم الاشارات من كل ذي اشارة ومنهم
 الدلالات من كل ذي دلالة او لك ان يقدرون ان
 يتحركن في هذا الهواء الذي جعله الله محيطاً على ارض

وغربها وعلى من في السموات والأرض ثم على الذين هم كانوا خلف
 حجابات القدس في ملاين عز وسيع اياك اياك ان لا يمتك
 شيء ولو يكون في الثقل الثقيل خلق السموات والأرض والأك
 ان لن تضع عن ظرك لن تقدر ان تحرك في هذا الهواء الذي
 انبط في هذا الفناء الذي ظهر في هذا البحار المشرق المرتفع الغرير المنيع
 ضحك عن ظرك كما تفرح وعن قبلك كما حملته عليه ثم ظهر فك
 عن كل ما رأيت لعل تستضي من هذه النار التي تشتعل في برية
 العرفان عن وراء طور العظمة والبيان وتكون من لراخين و
 اذا وصرت اليك هذه اللوح ان كنت جالاً قم وان كنت اقدماً
 فاستيقظ وان كنت ماشياً فاسرع ثم افتح لسان القدرة
 باذن من لدنا وارادة من عندنا ولا تخف من احد فتوكل على
 جماله الغرير المير ثم اذهب بهذا اللوح الى الذين هم توقفوا على

^{٨٩}
 هذا الآخر الذي يتوقف عليه الاكبر في مكره كان في مكره فريد قل من
 انكر هذا فقد انكره الرس من قبله ويستدل بذلك كما نزل في
 البسيان ان انتم من الناطرين وان رايت اسم الها ذكره
 بما نزلناه عليك من آيات عز بديع ثم بلغه امر ركب و
 لا تخف منه ان سمع قولك ياخذ البشارة من لسان الخيز
 اجمير وان انكرك فقد انكر على الله المقدر الخيز الحكيم
 قد يا عبد خف عن الله الذي خلقك وسواك ولا تكن من
 الجاهلين خذ كتاب الله بقوة من لدنا وان حرفا منه لا عز عند الله
 عن خلق السموات والارض وعن خلق الاولين والآخرين
 وقد مضت ايام وكنتم راقدا على فراش الغفلة اذ افاطر الشيطان
 عن نفسك ثم استغفر ربك المنان المهيمن الخيز الحكيم
 قد ايرب فاسمعي نعماتك التي تغني بها في رضوان

٨٧
كلما تك ولا تمنع عن غايته ولا تمنع عن حرم قدسك المنيع ارب
انا الذي احكمت نفسي من رين اذن من عندك وشفقتني
نفسى وهو ائى عن عفان جمالك النسيج المتعال المقدس العزيز
اررب لا تمنع عن عندك ثم شرف بقاءك ثم وقف على القرار
بك وبآياتك لاني يا ائى ما آمنت بظهورك الاولى في جمال
ربنا العلى الاعلى الاله المنزلت من عنده من آياتك العزيز
البديع واذا شاهد بانها تنزل من حجاب رحمتك مالا
ياخذ بالنفاد وكذلك احصينا الامر في الواح عزك المينر
اررب مشرعه حينئذ بانى لو انك تلك الآيات من عندك فقد
انكرت كما منزلت ما قبل الذي لا قبل له وتنزل الاخر الذي
لن يحصيه احد من الآخرين اذا يا ائى لا تمنع عن نفسك لانها امانة
بالسوء اخاف بان يقوم على الاعراض بجمالك بعد ايقاني باني

٨٨
 لو أنكرته الفضل لن اقدرا ان ادعرا الايمان في نفسى لآن في ذلك
 الشان ينكرني كل شئ ولو لن يقرب هذا لك لانه يشهد عليه فؤادى
 و سرور و رحمة العالمين لآنك يا محبوب ما جعلت حجتك بين
 العباد الا ببيع آياتك و لا الظهور بين الممكنات الا ظهورات
 انوار جمالك و اذا قد اظهرتها بسطائك ولن يقدر احد ان يعرض
 عليك الا من ينكر آياتك و يجاهد ظهوراتك و يجادل نفسك
 و يجارب مع ذاتك العليا عند تشعشات بوارق انوار
 جمالك المنيرة اذا و تقرب يا الهى على عرفان نفسك فى تلك
 الايام الترمع فيها الا المخلصين من برتيك و الاخيرين عبادك ثم
 اسئلك يا الهى بان لا ترجعنى الى نفسى ظماناً بعد الذر جريت من
 غمام رحمتك مياه قدس لميع ثم تقرب يا الهى بعنايتك وراقبتك
 لعل استفيض بحمد الكوثر الذى جرى عن يمين عرش عظيم ايرب

۸۹
استلک بجایاک الّا بحرفی افق قدسک الاعلی بان تقطعنی
عن قدر مالایحبه رضاک وآنک انت المهرین علی ذلک وآنک
انت المقدر العزیز الرفیع وکذلک الحسنات وعلماک لتتبع لم
رکب وکون من العالمین چون جمیع ممکنات را بحروف حی
زنده نموده ایم واز جمله حروف تولی لذا تو الیقّ واولی بهر خوا
بود از برابر تسبیح امر ربّ المختار بار یکمال جد وجاهد چشم از
ملکوت سموات وارض وما خلق بینهما من الاضداد پوشیده نمانی
خاص منقح شده قدم سبقت در میدان تبلیغ امر حضرت نمان گذاری
از حرف حی سر تبلیغ باید تا از حیوة تو جمیع ممکنات بخلق حیات
بدیع جدید منقح شوند واز آما حیوان عرفان زندگردد پس هر کسی
راست باید و هر حرفی منقح شاید که مباد از حروف بیخبر و اسامی
پرست محبوب گردد چه که الیوم از آنیکونه اسماء الایعد و لا یحیی

۹۰
 مشهورست پس هر حرفی از صراط و هم بلند تا بخت ایقان
 و اصد و بفضا لا شفا در مقام عرش رحمن است فایز کرد و در قل
 حین مراقبت امر را از دست مر و در مساکت تبلیغ کمال جحد
 ساکت شو که شاید بمیان لطاف غزواتناهی و ظهورات
 مواهب قدس حضرت رحمانی جمیع از آواره گاه را بسجرم کبریا بی
 و متقدس سلطان لایزال ساکن گردانی و تشنگان زلال
 عرفان را بمعین قدس حیوان کشانی و اگر نفسی الیوم باخبر فضی
 دست بهم سلوک نماید عدش بر وجه راجح است و فناءش
 بر بقا اولی و انب کذک الهمناک من جواهر الاسرار با محجب
 و الاستار و القیظناک عن رقد الغفلة لتقوم علی امریک و تبشر
 الناس بهذا الرضوان الذی واقع علیه عین احد من الاولین و الروح
 و التکبیر و البهائم و الخرد و العظمت و الکبریا و الرفعة و العزة و البقا و الشوکه

وَالذِّكْرُ وَالشَّيْءُ عَدِيكَ^{۹۱} يَا حَرْفَ الْحَرَمِ لَدُنَا يَوْمَئِذٍ يَوْمَ الَّذِي تَقُومُ
عَلَى أَمْرِ خَيْرٍ سَجَّالِ الْأُولَى وَإِذَا يُقْرَضُ عَلَيْنَا مَلَأُوا بِهَيْسَانٍ مِنْ بَوْلَاءِ
الْمَرْضِينَ قَسَمَ بِجِبَالِ حَقِّكَ هَرَّ حَرْفٍ مِنْ آيَاتٍ مُتَرَدِّدَةٍ وَكَلِمَاتٍ
مُقَدَّسَةٍ مُنْجِ مَشْكِرٍ رَحْمَانِي وَخَزَائِنِ غِنِيٍّ قَدْسٍ سَلْطَانِ صِدْقِ
وَلَقَبْسِي نَفْحَاتٍ أَوْثَرٍ وَتَضَوُّعٍ أَتٍ كَلِمَةٍ حَرْفٍ لَزَانٍ لَزِ
مَشْرِقٍ لَا سَمَانَ بِي حِجَابٍ ظَاهِرٍ شَوْدٍ لَهَا سَمَانَ وَكَوَانٍ لَزَانٍ
رَأْسُ خَوْشٍ رَوْحَانٍ سَمْتَ شَدَّ بِمَوَاقِعِ قَدْسٍ لَبَّاسَتَانِ مَلَكَةٍ
جَمِيعٍ رَأْسُ كَامِ غَلٍّ وَبَضَاعٍ مُنْعَ نَمَائِدٍ وَمَحْرُومٍ سَازِدٍ كَذَلِكِ لِحَاطِ
فَضْلِ رَيْبِكِ كَلِشِي أَنْتَ مِنَ الْعَافِينَ وَاحْمَدُ لِي رَبِّ الْعَالَمِينَ

از میدان هزار جدیه دار طایران گلستان صمدیه صبح بشارت
 آفر از افق جان طالع شد و ناله است موسو از سر دره عز
 ربان لایع گشت در صوبه آفرید ایچ ریا حین مغفور مزین
 گردید جنت قدسی در اعلی الجنان روید و نخل قمر جان
 در ریاض جان چون سرو بوستان قامت کشیده و بلبل
 گلستان حقیقی از تابش جمال و جوشش غمها سر در
 فرو شدند عاشقان رور حراست از پر تو طغش و نغمات
 غنای لب گلزار منصف و ده هوشند و صلا سر و ش در آن

فضا جعفره رقصه گوشش بهوش نشوند سپهر طالبان

جمال خراسان داسا که ن طریق سکه بشمار کمر

بریندید که از این فیض کلیه در عین منبره قسمتی برید

و از این دریا به پایان فضا عظیم سلطان رقصه نصیب برید

و بهر که از این خزان نعمت جاوید برید که جمیع آفاق

احاطه نمم و بر قدر زرات وجه مقتضا عادت حضرت

معبود افاضه گردید جمعه سر باید که نشاء اله بفضایت

حق در این گلشن قدس چون اطیار عرشی بر پرید و بر این

شاطی بحر عظم دارد کردید و از این عین صاف و کوثر

٩٤
باقی نوشتیہ قصہ مذکور سے من فضل الذکر کان فی ایام اللہ

مشہودا و من سماء لقمہ سے منبر ولا

حمد مجرب است که حجاب غلیظه امکانیه را بقدرت الهیه
خرق نمود و جمال قدم رخما لائف الذیاب بستر و حجاب
بر عرش کان اله و لم یکن معه من شیء مستوی و از
یمینش بحر کبر جاری و از یارش نهور عنایت ساری
طوبی لمن شرب منه و کان من الفانین ایدوستان
از کوثر باقی در آیام جمال سجایه بنوشید فوالله نفسی
بیده که در غیب است اگر در جمیع قطار آسمانها
وزین حالت فحص نمائید بقطره آن فائز خواهید شد

جمالقدم میفرماید اسرار این ظهور مستور مانده و اگر نذکور آید

البته فرع اهل ارض مرتفع الاطهر الله قلبه من هذا الکثر ای

اهل بیان اعلام ظهور باسم عن مرتفع شده و مرادق

امر در قطب امکان منصوب گشته و تسنیم ابهی

بایادی علما بقا در دور خدوا و اشربوا یا اهل القدس

فی هذا البهائم ولا تلونن من تصابرين ۱۵۲

بنام پروردگار رحیم مهربان

ای محمد قدس علی بشنود از محبوب با وفار که از شطراپی نامی فراید از شیطانی
و پیر کنیز غریب ندایت صفا نمودیم و بخوابت را شنیدیم در قمر اوان طرف
عنایت بتوجهین ناظر بعجم و خواهد بود نفسی از نفسی بدو سر بر نیامد مگر آنکه
ببخت در دست جفایی دارد شد از محمد قدس علی اگر در طالع عطریه که از
شطراحت مالک بر تیره مرور نماید استقامت کمر بنام جان دروان باین طقه
ناطق نور و ما بین عبار با سم میخیزد فی قسم بجمال محبوب این است
رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و این است یو میکه در آن فضا الهی
جمع کائنات را گرفته از علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقت
در احتراق چه که لازال در دست نه داشته در اجابتش حزین افتد نماید و یا
همی شست کند اگر اسم رحمان مغایر رضا حرف از احجام استماع
نموده و موهوماً به محض خود را جع شد و اسم شتارم هر زمان مشابه
نمود نفسی به تنگی مشغول است بکمال احزان بمقر آید سر باز شد و بصیر
و ندیده مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از رو ستانم شاید نه صیر زد
و بدو بشر بر ارض او قتل ملائکه اقریه بنظر اکبر محضش محضر و نفسی از حق
یا نبیر قدس علی احتراق قلب بجا از تو بیشتر است و ناله او عظیم تر
مهر حین که انظار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده میسر قدم
از حیا اراده تر جمال خود نموده چه که لازال ناظر بوفا بوده و عامه بشر الط
آن چون کلمات تلقاء وجه مذکور شد قد متوجح بحر و فانی و مر

نسیمات غفرانی و اهنرت سدره غنایت و درت سما و فضلی
 قسم باقیات افق باقی که از حضرت محزونم و مهوم آهست از
 سر ادق ابجاف نفوذ نمود و بمقر انمع اقدس اعلی فائز شد ناله ات
 استماع گشت و نوحات بسمع مالک قدم رسید طوبی
 لک شتم طوبی لک اقرارت در مکن مخدر بهیکل بدیع ظاهری و
 اعترافت در منظر غفار بطراز منبع باهر انت تعترف و انا المعتبر
 وانت تقر و انا المقرر چه که اعتراف بنمایم سجدهات تو و شدت های
 وارده بر تو که در سبیل علم محمد نموسریش به تجر الایک قد الذرات
 لر علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بلو و بخوان
 ناس را بنظر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبه که جمیع را شغل
 نماید قد یا الکر و محبوب و محرکه و مجذبه و المنادی فی قلب و محبوب
 ستری لک الحمد بما جعلت من قبل الی وجهک و شغلای دیگر
 و منادیا باسمک و اطاقاً ثنائک ارب رب ارب ان لم تظهر
 الغفلة من این نصبت اعلام رحمت و رفعت رایت کریم
 و ان لم یعلن الخطا کیف یعلم بانک انت استار الغفار الصمیم
 احکیم نفسی لغفلة غافلک الفدا بما مررت عن وراها نسیمات
 رحمة اسمک الرحمن الرحیم ذالک الذنب ندیبک الفدا بما مررت
 به اربایح فضلك و تضوعات مسک الطافک کینوتر لعصیانک
 عاصیک الفداء لان به اشرقت شمسه و اهرق من افق عطایک

و نزلت امثال خود که علی حقایق خلقت است رب انما الذی
 اقررت بقدر العصفان واعترفت بما لا اعترف به لاهل الارکان
 سرعت الی شاطئ غفرانک و سکنت فی ظم خیمام مکر منک
 استک یا مالک القدم والمهین علی العالم بان تظهر منی ما
 تطیر به الارواح فی ہوا، حبیب والتنفوس فی فضاء است
 ثم قدر لی قوۃ سلطانک لا قلب به المکنات الی سطلح ظهورک
 و مشرق و حیک است رب فاجعل بقلی فانیاً فی رضائک
 و قائماً علی خدمتک لانی احب السجود لا طوف حول براق
 لمرک و خیمام عظمیک تزلزل الی الارض منقطعاً الیک فافعل
 بے ما انت اہلہ و نبیہم لحداک فی ملق محضرتک است رب علی عینیت
 رب العالمین فاستز بودہ لی و ہستی بحول و قوۃ او بایست ما
 بین عبادک بر نصرت امرش و علامت ذکرش محزون مباش از پایت
 صاحب علوم ظاہرہ و خط غیبی ابواب فیوضات
 قدر در قبضۃ قدرت حق است بر وجه عبادگشودہ و میگشاید
 انسا، و حصہ این نفیحة لطیفہ در قمر اوان از خطر قلبت
 در عالم مرور نماید بشائیکہ ثمرات آن در قمر دایر ظاہر شود
 دوست مقتدر بر ہر شیئر آنہ لہو المقتدر القدر

